

الپرن نگاهی به دیلان کرد که پشت فرمون نشسته بود و با خیال راحت همبرگر بزرگش رو گاز میزد پوفی کشید

الپرن : گشنه نمونی یوقت بچه !

دیلان نگاهی بهش کرد وقتی از قورت دادن کامل غذاش مطمئن شد سمت الپرن برگشت

دیلتم : این همه سال نظامی بودی یاد نگرفتی با مافوق چجوری صحبت کنی ؟

چانیول نیشخندی زد : تو مافوق من نیستی ! یعنی اصلا من عضو گروه و سازمانتون نیستم که تو بشی مافوقم

با دیدن جک جو که از خونش بیرون میومد صاف نشست

الپرن : اون کوفت کردن رو بذار برای بعد !

دیلان نگاهش رو دنبال کرد و با دیدن جک جو سر کاغذ ساندویچش رو کشید و صاف نشست

الپرن : چه عجب از این آشغال دونی دل کند

بعد از چند روز جک جو سوار ماشینی شد که از گاراژش بیرون آورده بود و راه افتاد

دیلان با نگاهی بهش ماشینش رو روشن کرد و با حرکت دور شدن جک جو حرکت کرد اما درست وقتی که الپرن میخواست بخاطر نزدیکی بهش شکایت کنه وارد یکی از کوچه ها شد، الپرن متعجب نگاهش کرد

الپرن : چیکار میکنی ؟ !

دیلام : حرف نزن و تماشا کن

چند ثانیه بعدش وارد خیابون اصلی شد و وقتی از خیابونی که به گاراژ میرسید رد شد ماشین جک جو وارد خیابون اصلی شد و درست پشت سر ماشین دیلان حرکت کرد

الپرن ابروهایش رو بالا داد و نیشخندی به دیلان زد

الپرن : خوشم اومد یه چیزایی بارتته!

دیلان نگاهی بهش کرد : واس تو نبود که خوشت بیاد!

از توی آیینه به ماشینِ جک جو نگاه کرد

دیلان خندید : اما اگه بخواد بپیچه نمیفهمم و ردش میکنیم

الپرن از آیینه ی کناری به ماشینِ جک جو خیره شد

الپرن : اون خودش زودتر خبرمون میکنه

دیلان نگاهی بهش کرد : چطوری؟!!

الورن از توی آیینه کنار به راهنما زدنِ جک جو اشاره کرد

الپرن : اینجوری

دیلان گوشه ی لباشُ بالا داد

دیلان : خوشم اومد، یه چیزایی بارتته

و توی فرعی پیچید و جک جو پشتِ سرش واردِ خیابونِ فرعی شد

دیلان : خوبه خوبه

نگاهی به تابلوها کرد

دیلان : کجا داری میری جو؟!!

الپرن به جاده خیره شد و کمرشو به صندلی تکیه داد

الپرن : خونه ی خانواده ی انا؟!!

دیلان متعجب نگاهش کرد : اینطرفه؟

الپرن سرشو تکون داد : نمیدونم فقط حدس میزنم!

دیلان نگاهی بهش کرد : حدس؟! برای چی؟

الپرن سرشو برگردوند و به چشمای دیلان خیره شد : شاید چون مادر انا معشوقه ی خیانکارش بوده !

و برگشت به ماشینِ جک جو از توی آینه خیره شد و توجهی به صورتِ متعجبِ دیلان نکرد وقتی از آینه ی وسط متوجه ی ایستادن و وارد شدن جک جو به یه کوچه شد پاش رو روی ترمز گذاشت و ماشین رو سرجاش ثابت کرد محکم روی فرمون کوبید

دیلان: لعنتی راهنما نزد

و فرمونش رو برای دور زدن کج کرد

الپرن سریع کمر بندش رو باز کرد

الپرن : برو جلو فضا باز تره دور بزن

پیاده شد و با بستن در سریع سمتِ کوچه ای که جک جو واردش شده بود دوید  
نمیتونست حالا که احتمالاً موقعیتِ خوبی برای گرفتن جک جو داشت از دستش بده و دیلان فرصت نکرد داد بزنه و ازش بخواد صبر کنه و تنهایی نره سریع ماشینو حرکت داد تا توی فضای خالی جلوتر دور بزنه

الپرن پشتِ دیوار و ایستاد و با کج کردنِ سرش به داخلِ کوچه سرک کشید، جک جو ماشینِ کنار جدولِ کوچه پارک کرد و چند ثانیه بعدش پیاده شد به خونه ای که رو به روش بود خیره شد، خونه ای با طرح سنگ سفید کار شده و طبقه ی دومی دیوار ای شیشه ای داشت با پرده های خاکستری رنگ پوشیده شده بود

الپرن نگاهِ کلافه ای بهش کرد : لعنت بهت، اینجا چیکار عوضی ؟ !

نگاهش روی خونه چرخوند و برگشت به پشتِ سرش نگاه کرد، به دیلان که مشغول دور زدن بود

خیابون بیشتر از چیزی که باید باریک بود و دور زدن رو مشکل کرده بود

الپرن با خودش زمزمه کرد : تا دور بزنه یه قرن طول میکشه

وقتی سرشو برگردوند جک جو رو دید که واردِ خونه میشد سریع قدمای بلندش سمتِ خونه برداشت و با احتیاط به دور و برش نگاه کرد هیچکس توی کوچه نبود وقتی به در رسید بود باز بود، وارد شد و در رو برای دیلان باز گذاشت، نگاهی به گوشه کنار حیاطِ خونه انداخت

باغچه ی کوچیکی گوشه ی سمتِ چپ حیاط بود و یه دوچرخه ی دخترونه ی قرمز رنگ که حدسِ الپرن از مشخص بودنِ صاحب خونه رو بیشتر میکرد

دوباره نگاهش رو توی حیاط کوچیک منتهی به خونه چرخوند، بونگ جو رو توی حیاط ندید پس قدماش آروم سمتِ ساختمون برداشت با دقت و بیصدا وارد شد و نگاهی به اطراف و داخلِ خونه انداخت

با دیدنِ تابلو عکسِ بزرگی که وسطِ هال بود لبخندِ غمگینی زد حدسش درست بود ! اونجا خونه ی انا بود ، خونه ی انا و خوانوادش!

انا توی اون عکس بزرگ قاب شده به دیوار درست وسطِ پدر مادرش نشسته بود و لبخندِ زیباشو به نمایش گذاشته بود

مادر و پدرش هرکدوم یکی از دستاشو گرفته بودن و دستای بلند و قوی پدرش دورِ خودش و مادرشو گرفته بود

"یه خانواده به همین راحتی از هم میپاشه میشه انا ، قبل از اینکه بفهمی چی شد همه چی تموم میشه " !

صدای قدمای آرومی که فاصله ی زیادی باهاش داشت از فکر بیرون کشیدش و باعث شد برگرده و به پشتِ سرش نگاه کنه

جک جو بود ! وقتی خواست قدمی برای مخفی شدن برداره منصرف شد هیچ دلیلی برای فرار از جک جو نمیدید!

درست توی موقعیتِ درستی جک جو رو گرفته بود، وقتی جک جو واردِ سالن شد متوجهش نشد و تموم حواسش رو معطوفِ قابِ عکسِ توی دستش کرده بود

الپرن کمی خودشو بالا کشید تا بتونه عکسِ توی دستِ جک جو رو ببینه اما بخاطرِ فاصله زیاد و بالا بودنِ قابِ عکس چیزی مشخص نبود

الپرن : خوشحال میشم به منم نشون بدی اون عکس کیه !  
با صدای بم و دورگه شده از عصبانیت الپرن یکه خورد و سرجاش وایستاد  
آروم سرشو یالا برد و الپرن چشمای سرخ و قرمزش نگاه کرد  
الپرن؟ عصبی؟! یا گریه کردی؟! هوم؟!  
دستاشو توی جیب شلوار لیش برد و به جک جو خیره شد، جک جو عصبی قاب  
رو بین دستاش فشار داد  
جک جو : تو اینجا چیکار میکنی؟!  
الپرن دستاشو بالا برد : هی هی پسر یواش یواش!  
چشماشو ریز کرد : من باید اینو از تو بیرسم!  
جک جو نگاهی به دورش کرد : اینجا خو ... خونه ی خواهرمه  
و بعد با قورت دادن بزاق دهنش به الپرن خیره شد، ابروهای الپرن بالا رفت  
الپرن: اوه! چه جالب! هم خواهرت به قتل رسیده هم نامزدت! این خیلی تاسف  
برانگیزه ، اینطور نیست؟!  
الپرن : ولی تو چیزی از خواهرت به ما نگفتی؟  
جک جو سرشو تکون داد : یادم رفته بود!  
الپرن تک خنده ای کرد و دستاشو جلوی سینش بهم قفل کرد  
الپرن : مرگ خواهرت رو یادت رفته بود؟  
جک جو عصبی نگاهش کرد : تو خیلی سمجی الپرن ، ای چیزا به تو ربطی  
نداره!  
الپرن چشماشو گرد کرد و سمت جک جو رفت  
الپرن : اوه! چه خوب اسممو یادته

وقتی چند قدمی جک جو رسید نگاش رو از چشمای جک جو گرفت و به سمت دستاش نگاه کرد اما جک جو قبل از اینکه الپرن بتونه متوجه ی حرکت بشه قاب عکس رو سمتش پرت کرد و پا به فرار گذاشت، قاب عکس با شتاب زیادی توی پیشونیش خورد و باعث شد از درد چشماشو ببنده و چند قدم عقب بره داد کشید الپرن: لعنت بهت حرومزاده توی حرومزاده ی آشغال هیچ گوری نمیتونی بری درست وقتی جک جو به در پشتی رسید پاش به لبه ی برآمده ی چهارچوب در گیر کرد ولی خودش رو جمع کرد تا زمین نخوره اما بخاطر وقفه الپرن با دو بهش رسید و درست وقتی جک جو میخواست بلند بشه لگد محکمی به ساق پاش زد و باعث شد جک جو دوباره روی زمین بیفته و از دردی که توی سر و گردنش پیچید ناله کنه و چشماشو ببنده جلو رفت و پاهاشو دو طرف پایهای جک جو گذاشت

الپرن : مرتیکه ی نخاله ، میخوای منو بزنی در بری ؟

مشت جک جو که ناگهانی سمتش پرتاب شد غافلگیرش کرد و مغزش در ثانیه دستور جاخالی داد و مانع از خوردنش به صورتش شد

و با آرنج توی صورت جک جو کوبید و درست وقتی جک جو توی خودش کمی جمع شد مشت بعدیش رو زیر چونه ی زاویه دار جک جو کوبید که باعث شد سرش با ضرب زیادی به پارکت خونه بخوره با فریاد جک جو از درد حس کرد اب یخی روی قلب و دل داغش ریختن اما هنوز قلبش توی اتیشه نفرت میسوخت

الپرن : خودتم میدونی بیشتر از اینا حفته

نگاهشو به جک جو که روی زمین افتاده بود داد از جاش بلند شد و کنار جک جو و ایستاد و در ثانیه لگد محکمش رو به پهلو و سینه ی جک جو کوبید

الپرن : حرومزاده

پاش رو بالا برد و با فشار روی گلوی جک جو گذاشت و باعث نرسیدن هوا به ریه هاش باعث شد چشمش باز بشه و به پای الپرن چنگ بندازه اما الپرن با چشمایی که از نفرت شعله ور بود بهش خیره بود

الپرن : میدونی ، توی یه روانی ! نه نه ، روانیا شاید بی آزار باشن ! اما تو یه حرومزاده ی سادیسمی نخاله ی آشغالی که با تیکه گوشت و غذای گندیده ی سگا هم قابل قیاس نیستی ! تو نه تنها حق ادامه ی زندگی اون زنا رو گرفتی ، بلکه حق متولد شدن رو هم از بچه هاشون گرفتی

پاش رو برداشت و درست وقتی جک جو میخواست نفس بکشه با پا محکم توی شکمش کوبید و وقتی سر جک جو بالا رفت دوباره پاش رو، روی گلوی جک جو گذاشت

الپرن : تموم تلاشم میکنم تا کاری کنم حق اعدامت رو به من بدن !

فشاری به گلوش آورد که میتونست حس کنه مهره های گردن جک جو در حال ترک خوردن

الپرن : میخوام بشینم در مورد اعدامت نقشه بکشم میدونی اول شکمتو سوراخ میکنم ! دقیقا عین همونی که تو روی زنا انجام میدادی ! بعد کل بدنتو زخمی میکنم و تک تک دست و پاهاتو از بدنت جدا میکنم  
نیشخند زد و فشار بیشتری به گلوش وارد کرد